

در آینده به عقب بازگردیم

پژوهشگران بارها و بارها اعلام کرده‌اند که دستکم در حدّ نظریه و برغم دشواری‌های فنی احتمالاً لاینحل که هنوز مانع می‌شوند، مسافرت در زمان امکان‌پذیر است. از آنجا که هیچ صلاحیتی در این زمینه ندارم، دربارهٔ این اعلان‌ها اظهارنظر نخواهم کرد: با این حال علی‌رغم اینکه در این مورد اطلاعی ندارم این اعلان‌ها حقیقتاً مایهٔ شگفتی‌ام نشده‌اند. زیرا به خاطر می‌آوردم برای مثال هانس رایشباخ از سال ۱۹۵۶ در کتاب فوق‌العادهٔ خود یعنی «جهت زمان» پژوهش‌هایی را مطرح می‌کرد که نشان می‌داد جهت‌بردار زمان در سطح درون اتمی قابل تغییر است. البته یقین به اینکه ذرات بسیار ریز می‌توانند در زمان به جلو یا عقب سفر کنند متضمن این مسئله نیست که ما نیز ممکن است قادر به انجام چنین کاری باشیم. اما دستکم به ما امکان می‌دهد نیم‌نگاهی به سر‌آغازی ممکن داشته باشیم.

آنچه بدست می‌آید و آنچه از کف می‌رود روشن است. فایدهٔ سفر در جهت مخالف بیش از آن است که برویم و ببینیم سال ۳۰۰۰ چگونه خواهد بود (امکان دارد زمین در وضع اسفباری باشد. ه. ج. ولز را بخاطر بیاورید) و این بسبب افسون انکارناپذیر زمان گذشته نیست، بلکه بازگشت به عقب در زمان موجب امیدواری جهت به تعویق انداختن مرگ می‌شود. بدین ترتیب سفر در جهت مخالف تنها دو گزینه پیش روی ما قرار می‌دهد: یا من همین منی که می‌روم باقی می‌مانم، سن‌ام را حفظ می‌کنم و در این صورت درست در موقع بازگشت به عقب به سوی

زوال جسمانی خویش پیش می‌روم و علاوه بر این ممکن است خود پیشین‌ام را ملاقات کنم. بعبارتی وضعیت کاملاً گیج‌کننده‌ای است؛ یا اینکه جوان می‌شوم. آری اما نه بیش از حد، مبادا چیزی بیش از یک امر ژنتیکی ممکن در DNA جدّ بزرگم نباشم. فرض کنیم که من مثلاً تا سال ۱۹۴۰ در زمان به عقب بازگردم؛ احتمالاً خود را پسری خواهم یافت با خلق و خوی همان موقع، آنچنان که ممکن است قادر نباشم از تجربه‌ای که از سر خواهم گذرانم بهره‌ای ببرم و متوجه این نکته نخواهم شد که ممکن است دیگر نتوانم به آینده بازگردم، چرا که در آن دوران مسافرت در زمان بسط پیدا نکرده است (بعلاوه از آنجا که ممکن است کودکی بی‌فکر باشم دیگر تمایل به بازگشت به جایی را نخواهم داشت که شاید دیگر نتوانم از آنجا غیب شوم). در مجموع از هر جهت که بنگریم بازگشت به عقب در زمان اشکالات فراوانی دارد.

نمی‌دانم کجا اما جایی استدلالی را خواندم که بی‌درنگ این گروه کور را او می‌گشاید: امروزه بر ما مسلم است که نمی‌توانیم در گذشته سفر کنیم، اما مطمئن‌ایم که حتی در آینده‌ای بسیار دور آیندگان بیش از ما قادر به انجام چنین کاری نخواهند بود. در واقع چنانچه در آینده کسی می‌توانست (نه، توانسته بود، نه، قادر باشد، نه، بهتر است بگوییم قادر می‌بوده‌آه، ببینید چطور زمان افعال نیز در هم می‌پیچد) خلاصه از باب این واژه سازی عذر می‌خواهم، اما اگر کسی «بتوانست» در جهت مخالف سفر کند احتمالاً از این موضوع با خبر خواهیم شد، چرا که او کماکان اینجاست. بنابراین ما هنوز تا به امروز این مسافران پساگرد را رؤیت نکرده‌ایم.

بی‌شک ایرادهای فراوانی به این استدلال وارد است: با فرض اینکه در سال ۲۰۰۰ کسی بتواند در زمان فقط به اندازه هزار سال به عقب بازگردد احتمالاً تنها اهالی سال ۱۹۰۰ از این موضوع باخبر می‌شدند (یا خواهند شد) و نه ما. فرضیه دیگری را می‌توان مطرح کرد: اهالی آینده از مدت‌ها پیش می‌توانند (خواهند توانست) در گذشته سفر کنند و در واقع از زمان نشاندرتال بین ما هستند. اما بنا به فرمان حاکمان آینده اجازه ندارند هویت خود را فاش کنند. آنها پیشاپیش بین ما هستند و ما از این موضوع بی‌خبریم.

آیا می‌توانید تصور کنید چنین فرضیه‌ای چطور موجب بازگشت خوشبینی نزد سیاستمداران و روزنامه‌نگارانی می‌شد که در کمین کوچکترین توطئه و دلایل مکتوم آن هستند؟ منشا همه بداقبالی‌هایمان این سیاحان سزّی هستند. از کجا معلوم که آندرتوتی، کراکسی و تاپیه از آنها نبوده‌اند؟ با اینکه قبلاً در روزنامه‌های آینده خوانده‌اند که همه چیز با محاکمه‌شان پایان می‌پذیرد آیا توانسته بودند آنچه را انجام داده‌اند (اگر انجام‌اش داده‌اند) انجام دهند؟ و یا بر عکس از کجا معلوم که از گذشته نزدمان نیامده باشند؟ چطور می‌توان این سیاحان آینده، این متخصصین گمانه‌زنی را مورد حمایت قرار داد وقتی بطور اجتناب‌ناپذیری مرتکب اشتباه می‌شوند؟ بعلاوه

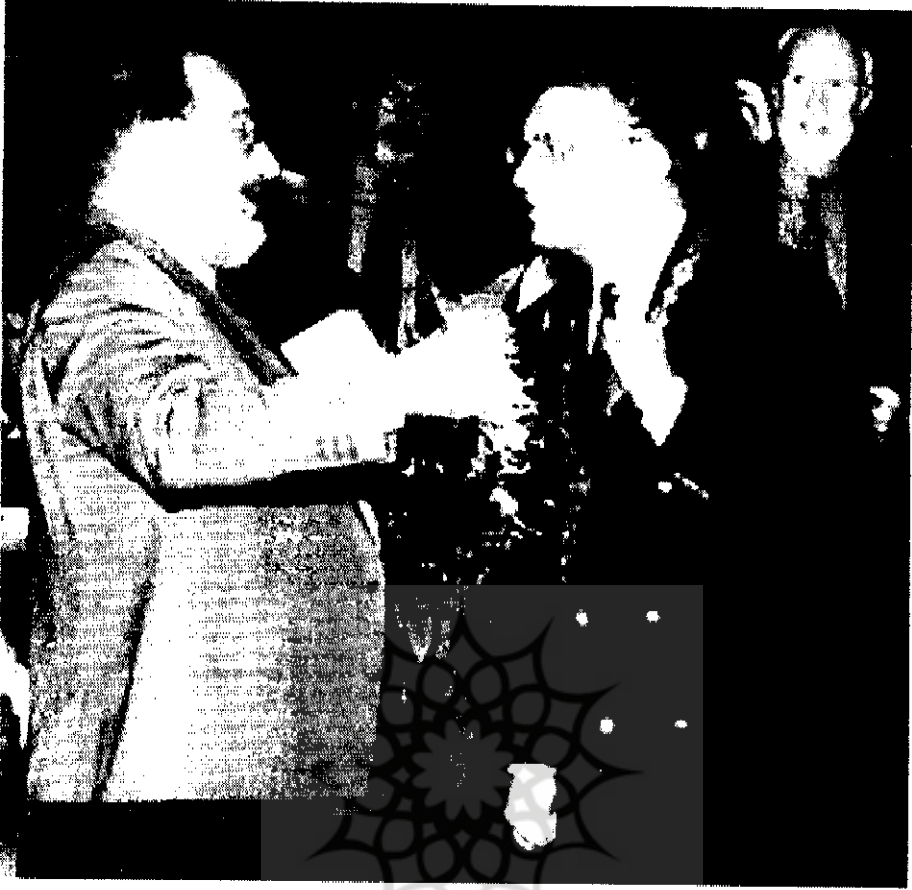
شاید این سیاحان آینده همیشه فقط در راستای صلاح بشریت عمل کرده باشند: در واقع اگر مرتکب خطاهای جبران ناپذیری می‌شدند ممکن بود نه برای ما که برای خود آینده‌ای بسیار ناگوار را (که زمان حال خود آنهاست) تدارک ببینند.

سخن‌ام را با این فرضیه نهایی به پایان می‌برم: آنها همیشه بین ما حاضر بوده‌اند و آنها بودند که مدت‌های طولانی از این موضوع آگاه بودند. مخترع تبرسنگی، سقراط، پاستور، آینشتاین و دیگران بی‌تردید بسیار باهوش‌تر از ما بودند: زمین می‌چرخد، $E = Mc^2$ و همه اینها را در کودکی در مدرسه آموخته‌اند. تلاشی بس ستودنی است! این نکته احتمالاً از چشم و هم‌چشمی‌های دانشگاهی می‌کاهد.

تنها یک مشکل باقی است. آن هم اینکه اگر همه نوابع از آینده می‌آیند و اگر در گذشته هیچ کس به اندازه پیشیزی نمی‌ارزید و قادر نبود کمترین تجربه در خور توجه را به این نوابع انتقال دهد، آنها برای نابغه شدن چه کار خواهند کرد (چه کار می‌کرده بودند)؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



۲۳.

